



وضعیت اخیر روان‌شناسی در ایران

"تشنه، لب چشمه اما پشت به چشمه"

افشین زمانی منفرد

انگار همین دیروز بود، قریب چهل سال پیش، شور و شوق ورود به رشته روان‌شناسی و تشنگی برای دانستن. شوق دانستنی که در ادبیات مان با عطش و تشنگی، جرعه به جرعه و نوشیدن و ... پیوندی تمام و کمال برای لمس فهم و درک آن یافته است.

از همان روزها این پرسش-امید توأمان ذهنم را مشغول میکرد که روان‌شناسی در ایران چه مسیری را طی خواهد کرد و در چه زمان به جایگاه شایسته خود دسترسی پیدا میکند و در این مسیر چه نیاز دارد و چه می‌طلبد؟ دانش و جدیت استادان، علاقه و تلاش دانشجویان و مهمتر از همه پشتوانه فرهنگی و شکوه سازه‌های سر به فلک کشیده کلام و معنا در این سرزمین شکی باقی نمیگذاشت که شاهد این رشد و تعالی خواهیم بود.

همسایگی دیوار به دیوار با دانشکده ادبیات و فلسفه و جامعه‌شناسی نعمتی بود که جان تازه‌ای به گفت و گوهای مان میبخشید. در حقیقت تبادل سؤال بود تا نظر و هم‌سوالات را پخته‌تر و هم‌جستجو برای یافتن پاسخ را هموارتر میکرد. جالب‌تر این بود که کم‌کم همسایگان آنطرف‌تر مثل دانشکده ریاضی و فنی هم به جمع مان اضافه گردید و سؤالاتی از جنس دیگر به جست و جوی مان افزوده شد. علاقه و مطالعات قابل توجه آنها انگیزه‌ای برای بیشتر خواندن و صف کشیدن بیشتر در جلوی دفتر استادان بود تا بتوانیم به معنای واقعی کلمه دانشجوی باشیم. یاد استاد براهنی عزیز بخیر که میگفت دانشجوی یعنی کسی که در اتوبوس دانشگاه تا ائل‌گلی کتاب تمام کند و چقدر این مسیر را رفتیم تا مصداق حرف استاد باشیم.

این امید فقط از شوق و شور دانشجویان تازه وارد و حال و هوای "چه‌ها خواهیم کرد" این دوران نشأت نمی‌گرفت بلکه از زبان استادانی که قصه تلاشهای شان تفاوتی معنی‌دار به امید می‌بخشید نیز شنیده می‌شد. پاسخهای آبدیده آنها فقط جواب نبود، هم برانگیزاننده سؤال، شوق و تأمل بود و هم جبهتی به سمت یافتن. اینگونه بود که متوجه می‌شدیم این امید بیراهه نیست و در آینده‌ای نه‌چندان دور، روان‌شناسی در این خاک مملو و سرشار از کلام و معنا و منابعی اینچنین گسترده برای تحقیق و تفحص قطعاً به بار خواهد نشست و حرفی برای زدن خواهد داشت و مسیر خود را با جهت‌یابی زبان، زمان و مکان "خوشتن" خواهد یافت، هم با وقوف به برون و آنچه در جهان میگذرد و هم واقف به درون و آنچه در جان میگذرد. منظور و غایت این نبود که روان‌شناسی تافته جدا بافته‌ای بشود و تبدیل به چیز دیگری بشود بلکه پیوند این نهال جوان با درخت پیر فرزانه فرهنگ و ادب سرزمین مان بود. منابعی که بی‌تردید روان‌شناسی را از ترجمه به تالیف و صاحب‌نظری می‌

کشانید و با بهره گرفتن از این گنجینه کلام، لهجه اصیل خود را پیدا میکرد و دچار لکنت نمی شد. مگر نه این است که زبان و کلام، پیوند و معنا در روان شناسی جایگاه ویژه ای دارند! و اما امروز...

شوق و ذوق کور شده ای که به پرسش مایوسانه ای ختم شده است: روانشناسی در ایران به کجا میرود؟ مقصدش کجاست؟ این مسیر پختگی است یا پوسیدگی و انحطاط؟

ذائقه خود را یافته است یا هر چه به خوردش دهند مصرف میکند؟ به تولید و اکتشاف رسیده است یا فقط تشویق گر کناره میدان مکتشفان است؟ دقیقا کجاست و چه میکند؟ از علم النفس بوعلی به کجا رسیده است؟ تا کجا باید وام گیرنده و مرهون بماند و فراموش کند شاخه ای از علوم انسانی است؟ مگر نه اینکه بافت، تاریخچه و فرهنگ و باورها، رخدادها و وقایع در موضوع مورد مطالعه اش از اهمیت خاصی برخوردار است، پس چرا در مورد "خود" اینچنین انکار می کند؟ چرا در مورد خود دچار یادزدودگی پیش گستر شده است و از موجی به موج دیگر میرود آنچنان که "بی - خود" شده است! گوئی موجودی بی حافظه شده است! البته که کوچک شدن حافظه نه فقط در روان شناسی و نه فقط در اینجا بلکه بنوعی در همه چیز و همه جا فراگیر شده است. باختگی انگار پسوندی برای بسیاری از مفاهیم شده است...

بنظر میرسد ساز و کار های دفاعی انکار و واپس زنی در خود روانشناسی نیز حسابی مشغول فعالیت هستند. نمیدانم اگر قرار بود دلبستگی در خود روانشناسی بررسی شود چه نوع و چه نامی به آن اختصاص داده می شد!

واقعا روانشناسی در ایران چه مسیری در پیش رو دارد؟ پاسخ آن را به صاحب نظران و اندیشمندان این حوزه که به برکت وجود و تلاش آنها همچنان کورسوی امیدی وجود دارد و البته همچنین به بازخورد جامعه و نیازها و درخواستهای تامین شده آن در این زمینه میسپارم.

آیا صرفا افزایش ظرفیت از جا در رفته پذیرش دانشگاهی این رشته و تقاضای صف کشیده برای آن نشانگر پیشرفت میباشد؟ آیا به رایج شدن تزئینی اصطلاحاتی چون "تراپی" و "تراپیست" دلخوش و امیدوار باشیم؟ انبوه توصیه ها و به اصطلاح مطالب (حیف نام مطالب) روانشناختی را در سرگیجه ای به نام اینستاگرام که از زردی گذشته و به زرداب تبدیل شده را دال بر به بارنشستن بدانیم یا رنگ باختگی و پوسیدگی!

چرا صدای تحقیقات و یافته هایش در نمی آید؟ بازتاب آنها کجاست!

چرا مفاهیم و موضوعاتی که روانشناسی باید به آنها بپردازد در خودش جای خالی آن چون حفره ای بزرگ دیده میشود! حس رها شده گی دارد روانشناسی این روزها.

درست است که موضوع اینجا و آنجا نیست و بنظر میرسد روان شناسی در عصر حاضر همچون سایر بستگانش در علوم انسانی بخش دوم و وجودی خود (انسانی) را به فراموشی سپرده است. از موجی به موجی دیگر میرود و سرگردان همان چیزی میشود که نادیده میگردد و کوچک میشمارد: ژرفی و ناشناخته گی دریا.

گاه غرق یک چیز میشود و گاه غرق چیزی دیگر. قرار است از یافته های سایر علوم استفاده کند تا رسالت خود را انجام دهد ولی میشود همان و خود را فراموش میکند. خلاصه همانطور که میبینید این "خود" ماجرائی دارد.

البته موضوع ما اینجا و اکنون است و دور شدن و خالی شدن لحظه به لحظه از جوهره فرهنگ، پیشینه و همه آن گنج نامه هائی که در روح و روان این سرزمین نقش و معنائی دارد. شاید در روانشناسی هم مانند خیلی چیزهای دیگر "غیر" ارزنده تر از "خود" شده و هر آنچه مربوط به خود است "منقضی" و در قالب تنگ "امروزی" جای نمیگیرد. شاید "خود هیچ انگاری" روان شناسی را هم در بر گرفته است.

روانشناسی تشنه است، لب چشمه است اما هزار افسوس پشت به چشمه...
چشمه زلال ادبیات و گنجینه های کلام و هنر که در کوهساران معرفت این سرزمین تا ابد جاری خواهند بود.
روانشناسی واقعا تشنه است...